

نگاهی به خلوت عرفانی سعدی و جهاد اساطیری «او»

رقیه ابراهیمی شهرآباد^۱

طیبه ابراهیمی شهرآباد^۲

چکیده

عارفان با گوشه‌گیری از دنیا و دوری از مردم در صددند تا مراحل عرفانی را طی کرده، در نهایت به خداوند دست یابند. با نگاهی به زندگی سعدی می‌توان رد پایی از این گوشه‌گیری‌ها و خلوت‌گزینی‌ها را در زندگی او پیدا کرد. در این پژوهش، بر آنیم تا با نگاهی به خلوت‌های سعدی، ویژگی‌های جهاد اساطیری او را در آن‌ها بیان کنیم. نتایج به دست آمده در این تحقیق بیانگر این است که سعدی در خلوت‌های خویش عارف صرف نیست؛ اگر از دنیا روی گردانده، از مردم دور نمی‌شود. اگر هدف او وصال حق و رسیدن به معبود حقیقی باشد، همواره فقیهی متشرع باقی می‌ماند. وی در جهاد اساطیری خویش علاوه بر مبارزه با نفس اماره و روی گردانی از دنیا سعی می‌کند، حاصل هر آن چه در خلوت می‌بیند، صادقانه با مخاطب خویش در میان گذارد و با ارشاد و راهنمایی‌اش خوب و بد را به او نشان دهد. سعدی اگر در خلوت خویش خدا را در می‌یابد، سعی می‌کند، او را با تمام صفاتش به دیگران نیز معرفی نماید. اصل مهم دیگری که در جهاد اساطیری سعدی در نتیجه خلوت‌گزینی او دیده می‌شود، عمل بر طبق موازین شرع است. کسی در دنیا و آخرت رستگار است و به مقام رضایت الهی دست می‌یابد که طبق دستور خداوند گام بردارد؛ حق همنوعان را رعایت کند و به دیگران ظلم و ستم روا ندارد. سعدی این مهم را نیز به دیگران گوشزد می‌کند. ره‌آورد سعدی از این خلوت‌گزینی بیش از آن که به کار او آید، دستگیری مخاطب است؛ زیرا همواره نتایج خلوت خویش را برای دیگران بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها

سعدی، جهاد اساطیری، عزلت.

۱ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، استادیار دانشگاه فرهنگیان پردیس قم، baharanv@yahoo.com

۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس موسسه آموزش عالی بنت الهدی و موسسه آموزش عالی پویش

با نیم‌نگاهی به دنیای عاشق و معشوق در آثار ادبی و مخصوصاً آثار عرفانی می‌توان به این نتیجه دست یافت که همواره عاشق و معشوق در یک سطح نیستند. عاشق در سطحی پایین‌تر از معشوق قرار دارد و برای رسیدن به او باید از وجود زمینی خود فراتر رود و از صفاتی که پای او را بسته است، فنا گردد تا معشوق را دریابد. عاشق، هنگامی به عنوان قهرمان حماسه عشق، برگزیده می‌شود که بتواند در یک جهاد اساطیری با خویشتن خویش مبارزه نماید. همین خویشتن ستیزی می‌تواند زمینه‌ای برای ارتقاء او باشد. معشوق ابتدا خلوتی برمی‌گزیند که در این خلوت هر کسی اجازه حضور ندارد. خلوتی است با قوانین خاص خود و شرایط حضور برای دیگران سخت. کارهایی که انجام می‌شود ویژه است و نتایج حاصل از آن نیز زیبا و گاهی مطلوب عاشق و معشوق است. گاهی فرد خلوت‌گزین تارک دنیا می‌شود و از هرچه که جنبه مادی دارد دست می‌شوید و گاهی ترجیح می‌دهد به دنیا نیز نظری هر چند اندک داشته باشد. نتایج حاصل از این خلوت نیز جالب توجه است. فرد خلوت‌گزین گاهی در پایان گوشه نشینی خود به خدا می‌رسد، گاهی حس انسان دوستی و نوع دوستی در او تقویت می‌شود، گاهی احساس قوی می‌گردد و گاهی نیروی عقل و استدلال او تقویت می‌شود. با بررسی آثار سعدی می‌توان جهاد اساطیری او را برای رسیدن به معشوق در خلوتهای او در چندین بعد مورد بررسی قرار داد: الف - دلیل خلوت‌گزینی؛ ب - همدم او در این خلوت‌ها؛ ج - نتایج خلوت‌گزینی و جهاد اساطیری او.

الف - دلیل خلوت‌گزینی

سعدی بیشتر یک معلم اخلاق است تا عارفی خلوت‌گزین. این معلم اخلاق برای آنکه پندهایش اثر بخشی بیشتری داشته باشد، خود نیز سعی می‌کند در عمل مطابق اصول اخلاقی گام بردارد. لذا گاهی با گوشه‌گیری از دنیا در خلوت خود با آن چه خلاف دین و شرع است مبارزه می‌نماید. اوضاع سیاسی زمان حاکم او نیز در این خلوت‌گزینی بی‌تأثیر نیست. گاهی شیخ اجل می‌داند که زبان پند و اندرز او شاید اثر بخش نباشد، لذا به صحنه عمل می‌آید تا با عمل خود خیر و صلاح مخاطب را به او بنمایاند. این عمل گاهی در صحنه اجتماع نمود می‌یابد و گاهی تنها مجال آن خلوت سعدی است.

«سعدی نتیجه‌تعلیم فردوسی و سنایی و زبده سخنان حکمت‌آموز و تعلیم روح‌پرور و لطیف ادبای یونان، ایران، هند و عرب بوده است و پس از یک سلسله انقلاب و تکامل و نضج دولت در عهد خلافت عباسی و در شباب یک دولت آرام منظمی که در شیراز به دست اتابکان سلغری تشکیل شده بود حضور داشته و هرگاه انقلابات شخصی سعدی را از این دست به آن دست نمی‌غلطانید، شاید جنبه عرفان و تصوف در شیخ بیش قوت می‌گرفت. چه تعلیم آغازین سعدی در مدرسه نظامیه بغداد بوده و بغداد در آن روز کانون نوآوری فرهنگی روزگاران آسایش سلطنت عرب به شمار می‌آمد و تصوف در ممالک اسلامی قوتی به کمال داشت. وسواس و عقاید مذهبی، دوری از محیط سعی و عمل و سیاست، خشکی و خونسردی در امور معیشت و مجرد صرف و عدم معاشرت با مردم اسباب بازدارنده‌ای بود که بر سر راه سعدی قرار داشت و اینها شاید می‌توانست او را گوشه‌نشین کند. ولی انقلابات درونی که صدف وجود سعدی را روی ریگزار طبیعت از این پهلو به آن پهلو گردانید، گوهر هستی او را روشن و فکر او را باز و ذهن او را تند و مشرب او را وسیع نموده و زبان آن را به شکریزی برگشوده است.» (کی منش، ۱۳۸۲: ۱۳۴).

سعدی پس از یک انقلاب نصیحت‌گرایانه نسبت به مخاطب خود، حال در هر قشر و مرتبه‌ای که باشد - بعد از آنکه اثر بخشی نصایح خود را کمرنگ ببیند - دست از این امر می‌کشد و سعی می‌کند با خلوت‌گزینی نصایح خود را فقط به گوش آتانی برساند که امکان اثر بخشی در آنها بیشتر باشد:

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلق و روی گر حدیثی هست با یار است و با اغیار نیست

(سعدی، ۱۳۸۹: ۴۵۴)

در نگاه سعدی کسی که پند نپذیرد در زمره اغیار است و او ترجیح می‌دهد سخنی را که در سنگ اثر می‌کند ولی در دل بیگانگان و یا ناآشنایان به وادی معرفت بی‌اثر است، فقط با اهل آن در میان گذارد. در این گونه مواقع، سعدی باز هم معلم اخلاق است نه عارفی دنیا‌گریز که فقط به عروج خویش بیندیشد. او بیشتر شرع گراست و دوست دارد مخاطب خویش را نیز به شرع دعوت نماید.

«روی هم رفته سعدی از وسعت مشرب عارفان برخوردار نیست. بعضی اوقات آزاد فکری آنان از وی سر می‌زند ولی زیاد مستقر نمی‌ماند و پیوسته مرد متشرعی از گریبانش سر در می‌آورد که حتی گاهی با جنبه اخلاقی خود سعدی و جوهر انسانی که در وی هست معارضه می‌کند.» (دشتی، ۱۳۸۰: ۳۹۵)

سعدی نمونه عملی و عینی برای کسانی است که دوست دارند به دروازه تمدن نزدیک شوند. او از هر فرصتی بهره می‌جوید تا تمام اقشار انسانها را راهنمایی و ارشاد نماید. گاهی به میان آنها می‌رود و دستشان را می‌گیرد و با خود می‌برد و گاهی در گوشه‌ای می‌نشیند و آنها را با عمل هدایت می‌کند.

آن مکن در عمل که در عزلت خوار و مذموم و متهم باشی
در همه حال نیک محضر باش تا همه وقت محترم باشی
(سعدی، ۱۳۸۹: ۸۳۸)

«سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ، نمونه کامل انسان متمدن حقیقی است که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد. اگر نوع بشر روح خود را به تربیت این رادمردان پرورش می‌داد دنیا که امروز جهنم است بهشت می‌شد» (فروغی، ۱۳۸۹: ۱۸)

سعدی نیز مانند مولانا بعد از خلوت گزینی‌هایش مردم را به چشم دیگری می‌بیند. با این تفاوت که رابطه سعدی و مخاطب شاید پررنگ‌تر و قوی‌تر از مولانا باشد. «زیرا مولانا از این پس در پایان با این خلوت روحانی مردم را با چشم دیگر می‌دید و با شفقت بیشتر و با علاقه بیشتر. خشونت و غرور خاص فقها و ائمه علم در وجود وی فروکش کرده بود. با هیچ کس خود را بیگانه نمی‌دید هیچ کس را تحقیر نمی‌کرد از هیچ کس روی بر نمی‌گرداند. هیچ کس را هم تکفیر نمی‌کرد. در هر کس که پیرامون خویش می‌دید صورتی از عالم صغیر می‌دید. عالم صغیر را تصویری از عالم کبیر می‌یافت و این همه را عین شمس عین خود و عین آن چه شمس و خود و همه را طالب و سرگشته وی می‌دید می‌یافت. عشق شمس و استغراق در وجود شمس او را به آن سوی دنیای عادات و مألوفات سوق داده بود.» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۲۳) اما سعدی نه تنها دیدش نسبت به مردم عوض می‌شود بلکه مردم نیز او را بهتر درک می‌کنند؛ زیرا حتی در خلوت گزینی او خیال مردمان یک لحظه از فکرش به در نمی‌رود.

گر از جفای تو در کنج خانه بنشینم خیالت از در و بامم به عنف در گیرد
(سعدی، ۱۳۸۹: ۴۷۷)

شاید به همین جهت است که وقتی در توصیف عشق سعدی برمی‌آیند، همه اقرار می‌کنند که عشق او بازیچه هوی و هوس نیست. عشق او اگرچه در انتها به خالق می‌رسد اما از همین مخلوق‌ها آغاز می‌شود و به خاطر هموعان خویش معتکف می‌گردد تا شاید بهتر آنها را درک نماید و آنها نیز او را درک نمایند. «هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است. عشق سعدی بازیچه و هوی و هوس نیست. امری بسیار جدی است، عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد نه او را برای خود. عشق او از مخلوق آغاز می‌شود اما سرانجام به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید: «عشق را آغاز هست، انجام نیست» (فروغی، ۱۳۸۹: ۱۸)

هرگاه که معشوق سعدی در خلوت‌هایش فقط خداوند باشد، شرایط حضور به خلوت او سخت‌تر می‌شود؛ زیرا جهاد اساطیری او در این خلوت‌ها پیچیده‌تر و گسترده‌تر است. او به این حقیقت ایمان دارد که برای دیدار از معشوق ازلی و ابدی باید از سطح وجود زمینی خویش فراتر رود و تمام حلقه‌های خویش را با زمین قطع کند. اگرچه مثل عارفان دم از سیر و سلوک عرفانی نمی‌زند اما در عمل آن را نشان می‌دهد. سعدی در عروج خود به سوی خالق، جهادی اساطیری در پیش می‌گیرد. «تضاد صفات میان عاشق و معشوق در چشم انداز عرفانی در ذات، همان تضادی نیست که در چشم‌انداز عشق زمینی مطرح می‌شود. در این عشق عرفانی عاشق و معشوق در یک سطح وجودی مشترک نیستند که امکان دیدار و وصال برای عاشق در سطح وجودی این جهانیش میسر گردد. عاشق اگر به وصل و دیدار معشوق امید بسته باشد. تحقق این دیدار مشروط به ارتقاء از سطح وجودی زمینی اوست یعنی فنا از تمام صفات بشریت که پای او را به این جهان بسته است. چنین فنایی مستلزم ترک تمامی لذت‌ها و تعلقات این جهانی و پاره کردن همه بندهای وابستگی به عالم خاک است. این جهاد اساطیری برای اتصال به محبوب که بعد از گذراندن مرحله شریعت سالک را به کوششی عظیم برای گذشتن از مرحله دشوار و خطر بار طریقت برای نیل به حقیقت و دیدار یا وصال یاری می‌کند. سالک طریق عشق را به قهرمان یک حماسه روحی و معنوی بدل می‌سازد چون به ندرت کسی تاب تحمل و توان تجربه چنین عشقی را دارد. از صد هزاران مرغی که در کتاب منطق الطیر عطار دست به چنین کوششی می‌زند تا به سیمرغ شاه و محبوب خویش برسند تنها سی مرغ موفق می‌شوند هفت وادی دشوار طریقت را طی کنند و به سیمرغ حقیقت برسند.» (پورنامداریان ۱۳۸۴: ۸۵-۸۴).

ب - همدم او در این خلوت‌ها

سعدی گاهی خلوت می‌گزیند، اما طاققت چندان برای تحمل این خلوت‌ها ندارد و سریع عهد خود می‌شکند و از خلوت به در می‌آید. گذشته از آنکه دلیل خلوت‌گزینی او چیست، همدم او در این خلوت‌ها دیدنی است. این که چه کسی اجازه ورود به خلوت او را دارد و این خلوت در چه مدت زمانی ادامه می‌یابد؟ به عبارت دیگر تاب و توان سعدی از این خلوت‌گزینی‌ها چه حد است.

«شکوه‌اش خواندنی است. گله‌اش دوست داشتنی و عتابش لطیف. شاعر است و زیبا پسند. عاشق می‌شود. جفا می‌بیند. گاه ناز می‌کشد و گاه از بی‌مهری معشوق به جان می‌آید. عزم می‌کند که رشته دوستی را ببرد در می‌یابد که تاب این کار را ندارد عهدش را می‌شکند و باز عشق می‌ورزد.» (یغمایی، ۱۳۱۶: ۶۷۵)

اگر سعدی در این عالمها سیر نمی‌کرد چگونه می‌گفت:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بُر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

(سعدی، ۱۳۸۹: ۷۲۰)

خلوت او متناقض‌نماست. در واقع خلوتی است که خلوت‌گزین بیش از دیگران علاقه حضور غیر را دارد. حتی گاهی فردی را به دنبال معشوق می‌فرستد تا او را باز آرد زیرا عیش سعدی بی‌دوست مکدر می‌شود. البته این امر در معشوقهای زمینی او دیده می‌شود زیرا در خلوتش با حق هیچ کس اجازه حضور ندارد:

که می‌رود به شفاعت که دوست باز آرد که عیش خلوت بی‌او کدورتی دارد

(همان: ۴۷۱)

سعدی گاهی از دست خویش می‌گریزد به خلوت روی می‌آورد. در واقع او از هرچه وجودی مادی و زمینی دارد گریزان است و خدا را می‌طلبد:

همه از دست غیر ناله کنند سعدی از دست خویشتن فریاد

روی گفتم که در جهان بنهم گردم از قید بندگی آزاد

(سعدی، ۱۳۸۹: ۴۶۸)

سعی می کند با ریاضت دادن خود خداوند و ملکوت را در بیداری ببیند و این امر تحقق نمی یابد مگر با گریختن از خود زیرا تنها وقتی از خود بیرون آیی می توانی خداوند را دریابی.

غزالی در این باره می نویسد: «گمان مبر که روزن دل به ملکوت بی خواب و بی مرگ گشاده نگردد، که این چنین نیست بلکه اگر در بیداری کسی خویشتن را ریاضت کند و دل از دست و غضب و شهوت و اخلاق بد و بایست این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس را معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد بدان که الله الله بر دوام می گوید - به دل نه به زبان - تا چنان شود که از خویشتن بی خبر شود و از همه عالم بی خبر شود و از هیچ چیز خبر ندارد مگر از خدای عزوجل. چون چنین شود اگرچه بیدار بود آن روزن گشاده شود و آن چه در خواب ببینند دیگران، وی در بیداری بیند و ارواح فرشتگان در صورت های نیکو وی را پدیدار آید و پیمبران را دیدن گیرد و از ایشان فایده ها یابد و مدد ها گیرد و ملکوت زمینی و آسمانی به وی نمایند و این راه نبوت است اما علم حاصل کردن به طریق تعلم راه علماست.» (غزالی، ۱۳۵۲: ۱۱) در هر حال وقتی روی عشق به سوی حق باشد خود به خود باید به زمین و آن چه در آن است پشت نمود، در غیر این صورت سفری صورت نمی گیرد و عروجی تحقق نمی یابد.

«سالک در سفر خود به زمین پشت می کند و به آسمان تجرد و روحانیت روی می آورد در این آسمان ستارگانی است و ماهی و خورشیدی. ستارگان این آسمان نور زهد و خوف اند و ماه آن نور شوق و خورشید نور محبت.» (پور جوادی، ۱۳۷۵: ۲۰۹) بهترین کسی که می تواند همدم خلوت های جهاد اساطیری سعدی شود، خود اوست. به عبارت دیگر در این راه تنها چیزی که به کار می آید تجربه های شخصی قبلی شاعر است. و سالک است که می تواند چراغ عبرت فرا راه او قرار دهد و مسیر را برایش روشن نماید.

«فلسفه آدمیت سعدی همان طریق اومانیزم است که پانصد سال پس از وی در فلسفه غرب تتبع شد و بیشتر سخنان شیرین سعدی به منزله نکته ها و شعارهایی است که برای این فلسفه آدمی و جهانی که چراغ کمال فرا راه زندگانی جهانیان افروخته. به نظر سعدی برای رسیدن به حقیقت باید یکبار در زندگی تمام عقایدی را که آدمی کسب کرده در هم شکند و از نو به کسب معرفت پردازد.» (یکتایی، ۱۳۵۲: ۴۰۱)

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن به کار

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۱۹)

برای سیر معنوی و تحصیل کمال از همه چیز باید عبرت گرفت و اگر انسان چنین صفتی نداشته باشد خاصیت انسانی نخواهد داشت:

سنگی و گیاهی که در و خاصیتی هست از آدمی ای به که در او خاصیتی نیست

(همان: ۷۸۹)

سعدی در سیر و سلوک خود از جهان حس فراتر می رود. از جهان اندیشه نیز می گذرد تا جهان فرشتگان را درک کند:

ما در خلوت به روی خلق بیستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

(همان: ۵۷۳)

فرق او با سایرین در این سیر و سلوک آن است که هنگام گذر از سه جهان، سعی می‌کند در هر عالم بهره‌ای و یا ارمغانی برای مخاطب خود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر چه خلوت می‌گزیند ولی در واقع در بین هم‌نوعان خویش است و همواره ره آوردی نیکو برای آنان از این سفر خویش دارد. ابن خلدون می‌گوید: «ما به وجدان صحیح در نفوس خویش وجود سه جهان را می‌بینیم. نخست جهان حس و آن را به همان مشاعر حسی در می‌یابیم که جانوران هم از لحاظ ادراک در آن‌ها با ما شریکند. سپس در نهاد خویش اندیشه‌ای را که بشر بدان اختصاص یافته است ملاحظه می‌کنیم و ناچار از آن به وجود نفس انسانیت پی می‌بریم و از این رو که در پیرامون خویش مشاعر و ادراکات علمی نفس را که از جهان مشاعر حسی برترند مشاهده می‌کنیم و در می‌یابیم که اندیشه جهانی دیگر برتر از جهان حس است. آن گاه به جهان سومی برتر از خویش رهبری می‌شویم چه در وجود خود آثار آن را که در دل (اندیشه)‌های ما تلقین می‌کند در می‌یابیم مانند اراده‌ها و آهنگ‌هایی که به سوی حرکات عملی می‌کنیم و از این رو در می‌یابیم که در این جا فاعلی یا محرکی وجود دارد که ما را به جنبش و کارهای ارادی برمی‌انگیزد و آن محرک از جهانی برتر از جهان ماست که همان جهان ارواح و فرشتگان است.» (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۷/۲ و ۶).

برخی معتقدند سعدی بیشتر به جای آنکه یک شاعر یا عارف باشد، یک فقیه و زاهد است. او با گوشه‌گیری از دنیا و پشت پا زدن به آن، دیگران را نیز به سوی معبود حقیقی دعوت می‌کند. در این میان به عنوان فقیهی وارد عمل می‌شود و نکات شرعی را برای مخاطب خویش بیان می‌کند. سعدی بیشتر در پی آن است که مخاطب را از نتیجه عمل آگاه کند و به خاطر عاقبت سوء آنها را پرهیز دهد. هیچ گاه مثل مولوی در پی آرایش معشوق بر نمی‌آید تا دل، خواهان مطلوب گردد بلکه شرع همیشه پیشگام است. «تنها چیزی که به سعدی می‌توان گرفت این است که قدری فاناتیکیک و از کسوت شعرا و فلاسفه اندکی دور و به کسوت فقها و زهاد نزدیک‌تر بوده یکی از طرفا سعدی را به لقب "جناب آشیخ سعدی" می‌خواند و الحق خوب لقبی یافته بوده است. ولی تصور می‌شود که این جدیت سعدی در بروز روح فاناتیسمی از اثر محیط شیراز و جملات صلحا و قضاة وقت بوده.» (گلبن، ۱۳۷۱: ۱۵۴)

«قرار گرفتن در طیف چنین حال و هوایی انسان را از بند من تجربی رها می‌سازد تا وقوع تجربه‌ای میسر گردد که تنها در عالم کشف و مکاشفه و تجارب روحانی معنی‌پذیر است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

گاهی نیز تفکر در نتیجه عمل را همراه با مطلوب می‌خواهد. به عبارت دیگر هدف کسب رضایت است و رسیدن به بهشت الهی. بهشتی که در نتیجه رضایت حق محقق شود. «منزل سوم شوق به بهشت است این منزل با تفکر در نعمت‌های بهشت آغاز می‌شود و رفته رفته نور شوق به بهشت در دل زاهد به کمال می‌رسد و نور خوف بی آنکه از میان رود و یا نقصان پذیرد در پرتو آن رنگ می‌بازد. در این حال زاهد را "مشتاق" و "شدید الحب" می‌گویند جز خدا چیزی در این منزل زاهد را مشغول نمی‌دارد. زاهد پیوسته روزه دار و نماز گزار است همواره خندان است و از مصائب محزون نمی‌شود.» (همان: ۲۰)

در سخن سعدی هم مطلوب مهم است و هم راه رسیدن به او. سعدی همه چیز را زیبا می‌خواهد برای همه کس. برخلاف برخی از صوفیان که معتقدند حتی از راه مخالفت با ظاهر شرع نیز می‌توان به خدا رسید. او معتقد است مطلوب باید برای هر کس در هر مرتبه‌ای که هست زیبا باشد. در غیر این صورت نمی‌توان بر آن تکیه نمود.

«صدق و کذب گزاره‌های عرفانی از نوع صدق و کذب گزاره‌های هنری است یک گزاره برای یک مخاطب می‌تواند صادق باشد و برای هزاران مخاطب دیگر کاذب و برعکس. آن چه درباره کرامات اولیاء در کتب مقامات صوفیه دیده می‌شود از جنس گزاره‌های هنری است و با تغییر مخاطب درجه صدق و کذب آن می‌تواند تغییر کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۵۱) ولی سعدی هرگز این امر را نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند.

سعدی نیز به دوزخ بودن دیگران در شعر خویش اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید:

دانی چرا نشیند سعدی به کنج خلوت کز دست خویرویان بیرون شدن نیارد
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۷۱)

"شفیعی کدکنی" در توضیح این سخن می‌گوید: «فرض را بر مطلق کردن اندیشه سارتر می‌گذاریم و این که به راستی "دوزخ دیگران‌اند" یا "دوزخ دیگری" است. بنابراین بهشت باید در "تو" تحقق پیدا کند. آیا این بهشت تحقق پذیر هست؟ من در این لحظه مدعی اثبات و نفی آن نیستم اما از منظر تربیتی معیار بوسعید را عملی می‌بینم یعنی این که بکشیم خود را به بهشت نزدیک کنیم. نزدیک شدن به بهشت امری است تدریجی و مثل سعادت است که آن راهب بودایی آن را در صورت "راه" می‌بیند سعادت وجود ندارد سعادت همان راه به سعادت است. There is no way to happiness happiness is the way... و بوسعید به این نکته ژرف روانی پی برده است که بهشت آنجاست که تو نباشی یعنی از نفس و خواهش‌های نفس خبری نباشد و دوزخ آنجاست که نفس و خواهش‌های نفس میدان یابد و تو مغلوب آن خواهش‌ها باشی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۵۴)

ج - نتایج جهاد اساطیری

سعدی حکیمی نوع دوست است که همواره مخاطب خویش را در نظر دارد. اگر خلوت‌گزیند دوست دارد و در صدد است تا بعد از آن خلوت‌گزینی تحفه‌ای برای دیگران نیز بیاورد. «یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. حالی که از این معامله باز آمد یکی از دوستان گفت: از این بستان که بودی ما را تحفه چه کرامت کردی؟ گفت: بخاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را» (سعدی، ۱۳۸۹: ۲۹)

اولین نتیجه‌ای که از جهاد اساطیری سعدی حاصل می‌شود، محبوبیت خود اوست. جالب آنکه در صدد است تا به محبوب دست یابد در حالی که خود محبوب مخاطب می‌شود زیرا آن چه از سفر عرفانی خویش به دست می‌آورد چون رضا، محبت و تسلیم تماما به مخاطب منتقل می‌کند.

«در آثار سعدی آمیزه‌ای از محبت، تسلیم و رضا و ظرافت طبع و نیز گرایشی به احتراز از دودلی‌های توان فرسا، به چشم می‌خورد. چنانکه وی را در نظر بسیاری از مردم محبوب‌ترین نویسنده نمونه در قلمرو فرهنگ ایرانی قرار می‌دهد.» (دایره المعارف بریتانیکا) جنبه بشر دوستانگی آثار سعدی امری است که نه فقط مخاطب همزمان او به آن اقرار می‌کند حتی غیر فارسی زبانان نیست از نتایج اندیشه‌های او بدین امر معترفند که: «مبنای پند و اندرزهای سعدی را افکار روشنگرانه و انسان دوستانه‌ای تشکیل می‌داد که او آنها را در خلال غزلیات ساده و آهنگین که جهانی از غم و شادی مردم ساده را در برداشت و یا از طریق تمثیل‌های فکاهی و جسورانه و نیشدار گلستان و بوستان ابراز می‌کرد. هم شهرت و هم نفوذ سعدی در تحول ادبیات اثر فراوان داشته است. او را باید از غزل‌سرایان بزرگ برابر با حافظ دانست ولی برتری وی در این است که هیچ سراینده‌ای در قدرت استفاده از شعر و هنر در راه گسترش بشردوستی دمکراتیک و فعال به پای او نمی‌رسد.» (دایره‌المعارف بزرگ شوروی)

او حتی با مخالفان خویش نیز از در نرمی و سکون وارد می‌شود. راضی به آزار مخالفان نیست، همچنانکه دوستان. محبت خود را به همه ابراز می‌کند. انسان دوستی زبانزد دوست و دشمن است؛ زیرا نیکی را برای همگان می‌خواهد. اگر در خلوت خویش به حقیقتی دست می‌یابد آن را با صداقت تمام برای همه بیان می‌نماید حتی دشمن! و این امر باعث پند پذیری دشمنان او می‌گردد.

«سعدی متدین و مذهبی بلکه معتصب است، اما تعصب و تدین را هیچ گاه دستاویز آزار مخالفان دین و مذهب خود نمی‌سازد و جفاکاری با ایشان را روا نمی‌داند. سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رفت و انصاف و مروت می‌دارد. به راستی انسان دوست و انسانیت‌پرست است حس همدری او با ابناء نوع بی نهایت است... با کمال تقیدی که به حفظ اصول و فروع دین و مذهب دارد به زهد خشک و آراستگی صورت ظاهر اهمیت نمی‌دهد، معنی حقیقت را

می‌خواهد، صورت هر چه باشد.» (فروغی، ۱۳۸۹: ۱۷) در تمام این موارد و تحت هر شرایطی، سخن او از عشق، سخنی دیگر است که همیشه حرف اول را می‌زند. «تمام این مزایا که برای سعدی برشمردیم اگر در یک کفه ترازو بگذارند کفه دیگر که با او برابری می‌کند جنبه عاشقی اوست و وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته‌اند، همه مطالب را به بهترین وجه ادا می‌کند اما چون به عشق می‌رسد شور دیگر در می‌یابد» (همان)

ره آورد سفر اساطیری او، هدایت هم نوعان است در هر قشر و طبقه و در هر لباس و مقامی که باشند. «هدف او راهنمایی و خدمت به انسانها، خاصه کسانی بود که در اجتماع او می‌زیستند و زبان او را می‌فهمیدند. آن چه در ضمیرش می‌گذشت به وسیله معانی‌ای که کلمه‌ها و ترکیب‌ها در بر دارد بیان می‌کرد می‌توان گفت که با قلم توانای خویش سودمندترین مباحث اجتماعی را تصویر کرده است مرز معانی‌ای را که اراده کرده است فرهنگهای معتبر و آثار ادبی‌ای که تا آن زمان به وجود آمده بود تعیین می‌کند و به قیاس و تعبیر و تفسیر حاجت نمی‌افتد.» (رستگار، ۱۳۵۲: ۲۶)

بی جا نیست که «سر ادوین آرنولد» در وصف او می‌گوید:

باری دگر همراه من آی از آن آسمان گرفته

تا گوش بر نغمه خوش آهنگ و سحر آسای سعدی گذاریم

بلبلی هزار دستان که

از دل گلستان خویش به پارسی هر دم

نوایی دیگر ساز خواهد کرد.»

سعدی فقط در صدد وصف اطراف بر نمی‌آمد بلکه در پس هر وصف او پندی نهفته بود تا مخاطب بتواند آن را به کار بندد. «سعدی شیرازی که لطف و ذوق و تیز بینی و مجلس آرای و موقع شناسی را در خود جمع داشت به این نقیصه آگاه بود و از همین روی هر گاه طبع هنرمند خویش را به زیبایی‌های جهان آفرینش متوجه می‌ساخت، با افسون کاری و استادی بی نظیر مناظر را با دل‌بندان بشری و تمنیات و آرمانهای آنان و طرز برخورد آنها با این پدیده‌ها می‌آراست و تنها به وصف خلوت‌تکده خاموش و عریان طبیعت خرسند نبود.» (صورتگر، ۱۳۸۴: ۸۲)؛ زیرا او می‌داند و به این امر یقین دارد که ابتدا و انتهای یک شاعر، مخاطب است. سعدی از یک سو نیازها را می‌دید و از سوی دیگر در جهت رفع آن و بیان راهکارها لب به سخن می‌گشود.

«مخاطب که به هر حال چه حاضر و چه غایب روی سخن با اوست، تأثیر قاطع بر عناصر سخن دارد و اوست که زمینه معنایی

سخن و شیوه بیان آن را به اقتضای ظرفیت‌های علمی و هنری شاعر تعیین می‌کند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۳۴)

سعدی از این که مخاطب را ارشاد کند هیچ هراسی ندارد. همان مایه ترس و پرهیز که بوستان را رنگی از سخنان انبیا می‌بخشد در قصاید شیخ نیز هست در این قصاید اگر چه سعدی به سنت دیگر شاعران از ستایش و گزاف‌گویی خود داری ندارد اما لحن او در خطاب ممدوحان نه لحن بشارتگر، بلکه لحن مرد بیم دهنده است. غالباً در روی ممدوح می‌ایستد او را اندرز و ملامت می‌کند و از اندیشه بیداد و گناه بر حذر می‌دارد.» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۴۱)

برای گیرا نمودن سخن خویش کلامش را با جاذبه‌های مختلف می‌آراید. «آن چه در زبان او آشکارا محسوس است کوشش فراوان شاعر است در جهت بخشیدن جاذبه‌هایی جدید به زبان و قدرت اطلاع بخشی به آن مطابق با آن چه در زبان شناسی «نظریه اطلاع بخشی» خوانده می‌شود. در توضیح آن به کوتاهی و به زبان ساده می‌توان گفت گاهی واژه‌ها و کلا الفاظ و کاربردها بر اثر استعمال فراوان حالت عادی و دست فرسوده به خود می‌گیرد و دیگر توجهی را بر نمی‌انگیزد و لاجرم نیروی اطلاع بخشی آنها کاهش می‌یابد. شاعر در رویارویی با چنین وضعیتی ممکن است به طرق گوناگون در پی رفع این مشکل

برآید، از جمله با ساختن واژه‌ها یا ترکیبات جدید، تغییر دادن ساختار صرفی یا نحوی، کم و زیاد یا پس و پیش کردن اجزا نسبت به هنجارهای معمولی زبان و غیره تا بدین تمهید نیرویی تازه برای القای مفاهیم مورد نظر به مواد و مصالح زبان داده شود.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۶۹) در جهاد اساطیری سعدی «حس» و «عقل» جایگاه ویژه‌ای دارد. نگاه شاعر به این دو امر نگاهی ویژه و منحصر به فرد است. در این قسمت جایگاه این دو امر یعنی حس و عقل را در جهاد اساطیری شاعر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. جایگاه احساس سعدی در جهاد اساطیری:

از آنجا که وجود سعدی به عشق سرشته شده احساساتش در نهایت لطافت است. هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی به شدت حس می‌کند و دوست دارد. سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از این است که هر کس با سعدی مانوس می‌شود ناچار به محبت او می‌گراید.

در چشم این مربی بزرگ همواره اشکی از شوق دیده می‌شود. رحم و شفقت مواد اولیه دروس اوست. اغلب حکایات بوستان و در اغلب قسمت‌های گلستان این غریزه سعدی، خدای سخن، به خوبی احساس می‌شود. به قدری گذشت و انس و احساس دارد که در خلال اشعارش این عواطف به خوبی نمودار است. «نمی‌دانم راست باشد وقتی با زنش هم به حکم آنکه صلح هیچ زندگی بی‌جنگ نیست گفتگو می‌کند و به بهانه‌های او کم و بیش می‌رسد و چون باز هم او را قانع و راضی نمی‌یابد قصد فرار از خانه و دوری از خانمان می‌نماید (معذرت می‌خواهم شاید زن سعدی هم پیراهن خمره‌ای یا کیسه‌ای مطالبه می‌کرده و به او می‌گفته که ای کاش به جای شاعر تاجر بودی)» به هر صورت بیان احوالش را به این صورت اداء می‌کند.» (همایونفر، ۱۳۴۳: ۲۷)

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر
 بامدادان که برون می‌نهم از منزل پای حسن عهدم نگذارد که روم جای دگر
 هر کسی را سر کاری و تمنای کسی است ما نداریم به غیر از تو تمنای دگر
 هر صبّاحی غمی از دور زمان پیش آید گویم این نیز نهم بر سر غم‌های دگر
 باز گویم که نه دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر»
 (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۲۱)

«او طبعی آموزنده دارد و همچون «فرانکلین» از هر رویدادی عبرتی اخلاقی بر می‌گیرد. او شاعر دوستی، صفا، محبت و فداکاری است. نوشته‌هایش همه یکدست و به طرزی آشکار آکنده از نشاط است. انسانی که نامش را با این موهبت بزرگ مترادف ساخته، کلمه سعدی خود به معنای نیکبخت است لیکن این ظرافت طبع او برآمده از سهل انگاری و دل نهادن به عیاشی و باده گساری نیست بلکه زائیده طبعی است پر نشاط که راز پیروزی را شکافته و از نامردیها به آسانی می‌گذرد جانی شادی پذیر دارد و در برابر درد از پا نمی‌افتد همچنین ناشی از درک عادی قوانین کریمانه‌ای است که نظام این جهان را در مهار خود دارد.» (امرسون: ۱۳۹) سعدی تمام احساس خود را به مخاطب منتقل می‌کند. گویی فقط به خاطر هموعان خود گوشه گیری اختیار می‌کند و بعد از سیر و سلوک و جهادی اساطیری هر آن چه را دریافته است صادقانه برای مخاطب می‌گوید.

«سعدی در قلب خواننده امیدی می‌آفریند. وه که چه مایه فرق است میان سخن نومیذی زای "با یرون" و حکمت کریمانه سعدی. این شاعر نامدار از برکت آن همه تجارب دشوار، بند از زبانش گشوده گشت و بیانی آن چنان رسا یافت که توانست از هر دری سخن آغازد لیکن دلیل عمده این همه آوازه جهانی احساس عمیق اوست که سخنانش را آنچنان مایه‌ای بخشیده که نه تنها برای مردم دیار خود و بلکه برای همه جهانیان آشنا و دلنشین شده است.» (همان)

سعدی تجربه‌های عرفانی خود را به جامعه عرضه می‌کند و تمام حس خود را در آثارش به نمایش می‌گذارد. «در هنر سعدی چیزی وجود دارد که دیگر بزرگان ما از آن کمتر بهره داشته‌اند و آن آزمونگری و تجربه‌گرایی سعدی است. در آفاق پهناور حیات و ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی و فردی همان چیزی که او خود از آن به «معاملت داشتن» تعبیر می‌کند. او از سفرهای گوناگون خود و دیدارهای متنوع و تن به پیشه‌های مختلف دادن خویش در مطای گلستان و بوستان و دیگر آثارش پیوسته ما را آگاه کرده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۲۷)

۲. جایگاه عقل در جهاد اساطیری

سعدی همواره سعی می‌کند تجربه‌های حسی خود را هضم نموده و بعد از هضم آن مطالب برای خود به دیگران منتقل کند. هر چه از معانی بر خاطرش می‌گذرد بدون کم و زیاد به بهترین وجه تمام و کمال به عبارت می‌آورد و مطلب را چنان ادا می‌کند که خاطر را کاملاً اقناع می‌سازد و دعاویش تاثیر برهان دارد، در عین این که بهجت و مسرت نیز می‌دهد. تنها به صاحبان اقتدار دنیا نپرداخته بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ریایی و قاضی فاسد و صوفی دنیا دار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشند، خوداری نکرده است و عجب بصیرتی به احوال مردم و طبایع و افکار ایشان و اوضاع جهان و جریان کار روزگار دارد و با چه زبردستی در این امور نکته سنجی و دقیقه یابی می‌کند و چگونه در هر باب رأی صواب را می‌یابد» (فروغی، ۱۳۸۹: ۱۶)

وقتی پای عقل در میان می‌آید آثارش دارویی می‌شود که شفابخش درد تمام بیماران در سراسر دنیا می‌گردد با هر فکر و آیین و مشربی که باشند. «در مقام گلچین از صحایف او ممکن است با عواطف و احساساتی رو به رو شویم که از یک سو می‌تواند در خور «اکهارت» (پدر عرفان آلمانی) و «کم پیس» آلمانی (نویسنده آثار روحانی و عرفانی) و از سوی دیگر شایسته «برجیا» (اسقف و سیاستمداری بزه‌کار) و «هیوگیلس» (امپراتور فاسق و فاجر رُم) باشد. نوشته‌هایش برای شناسایی خاور زمین خود عالمی صغیر است فضایل آن عالم را به وجه احسن و رذایل آن را نیز به حد اکمل متساویا نشان می‌دهد.» (براون، ۱۳۳۳: ۸۹۱)

«حتی وقتی (خوانندگان فرنگی) آثار سعدی را از روی یک ترجمه مطالعه می‌کنند آن ارتباط دائمی و متناسبی که بین عقل و تخیل وجود دارد آن فلسفه که هر ذوق سلیم می‌پذیرد و آن اصول اخلاقی که به اسلوب واحدی در آمده همه اینها سعدی را در نظر خواننده فرنگی مانند یک شاعر جهانی جلوه می‌دهد.» (ماسه، ۱۳۲۰: ۱۷۹)

و بس به جا گفته‌اند در داوری از آثار این شاعر که: «اگر شعر آن است که دل را بلرزاند و عاطفه را بگریاند و آدمی را گاه در دریای فکر و زمانی در صحرای خاموشی فرو برد و گاه از گرداب اندیشه بیرون کشد و فریاد شوق از نهاد شیفتگان برآورد و غم و شادی، صبر و ناشکیبایی، بیم و امید، کام روایی و ناکامی را به زبانی ساده، اما تقلید ناشدنی و به کنایه و اشاره‌ای بدیع اما فهمیدنی بیان کند، پس خزانه شعر فارسی همین است که تحت عنوان «کلیات سعدی» جمع آمده است.» (فروغی، ۱۳۸۹: ۱۶).

ز تدبیر پسیر کهن برمگرد که کار آزموده بود سالخورد

در آردند بنیاد رویین ز پای جوانان به نیروی و پیران به رأی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۰۰)

نتیجه‌گیری

۱. سعدی معلم اخلاقی است که جنبه پندگویی و اندرز او هم در سخن نمایان است و هم در عمل.
۲. اوضاع سیاسی، مذهبی، اجتماعی، معیشتی و... در خلوت‌گزینی‌های سعدی دخیل است.
۳. هر گاه پس از یک گوشه‌گیری در پی ارشاد خلق بر می‌آید، بیشتر شرع‌گراست تا عارف.

۴. سعدی نیز مانند مولانا بعد از خلوت‌گزینی‌هایش مردم را به چشم دیگری می‌بیند. با این تفاوت که رابطه سعدی و مخاطب شاید پررنگ‌تر و قوی‌تر از مولانا باشد.
۵. سعدی در سیر و سلوک خود از جهان حس فراتر می‌رود. از جهان اندیشه نیز می‌گذرد تا جهان فرشتگان را درک کند.
۶. هرگاه معشوق سعدی در خلوت‌هایش فقط خداوند باشد، شرایط حضور به خلوت او سخت‌تر می‌شود؛ زیرا جهاد اساطیری او در این خلوت‌ها پیچیده‌تر و گسترده‌تر است.
۷. سعدی همواره سعی می‌کند تجربه‌های حسی خود را هضم نموده و بعد از هضم آن مطالب برای خود، به دیگران منتقل کند. هر چه از معانی بر خاطرش می‌گذرد، بدون کم و زیاد به بهترین وجه تمام و کمال به عبارت می‌آورد. دعاوی‌اش تأثیر برهان دارد و بهجت‌بخش است.
۸. خلوت‌گزینی او بازیچه هوی هوس نیست، بلکه از مخلوق آغاز می‌شود و به خدا منجر می‌گردد. در این راه دست مخلوق را نیز با پندهایش می‌گیرد.
۹. ره‌آورد سفر اساطیری او، هدایت هم‌نوعان است؛ در هر قشر و طبقه و در هر لباس و مقامی که باشند.
۱۰. او معتقد است مطلوب باید برای هر کس در هر مرتبه‌ای که هست زیبا باشد. در غیر این صورت نمی‌توان بر آن تکیه نمود.
۱۱. خلوت او متناقض‌نماست. در واقع، خلوتی است که خلوت‌گزین بیش از دیگران علاقه حضور غیر را دارد.
۱۲. بهترین کسی که می‌تواند همدم خلوت‌های جهاد اساطیری سعدی شود، خود اوست. به عبارت دیگر در این راه تنها چیزی که به کار می‌آید تجربه‌های شخصی قبلی شاعر است.
۱۳. با گوشه‌گیری از دنیا و پشت پا زدن به آن، دیگران را نیز به سوی معبود حقیقی دعوت می‌کند. در این میان به عنوان فقیهی وارد عمل می‌شود و نکات شرعی را برای مخاطب خویش بیان می‌کند.
۱۴. اولین نتیجه‌ای که از جهاد اساطیری سعدی حاصل می‌شود، محبوبیت اوست. جالب آن‌که در صدد است تا به محبوب دست یابد، در حالی که خود محبوب مخاطب می‌شود.
۱۵. نیکی را برای همگان می‌خواهد. اگر در خلوت خویش به حقیقتی دست می‌یابد، آن را با صداقت تمام برای همه بیان می‌کند حتی دشمن! و این امر باعث پندپذیری دشمنان او می‌گردد.

منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۳۶)، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران.
۲. براون، ادوارد، (۱۳۳۳)، **تاریخ ادبی ایران**، ترجمه علی پاشا صالح، تهران: بانک ملی.
۳. پورجوادی، نصرالله، (۱۳۷۵)، **رویت ماه در آسمان**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۷)، **دیدار با سیمرغ**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج. چهارم.
۵. _____، (۱۳۸۶)، **رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی**، تهران: علمی و فرهنگی، ج. ششم.
۶. _____، (۱۳۸۴)، **در سایه آفتاب**، تهران: سخن، ج. دوم.
۷. حمیدیان، سعید، (۱۳۸۳)، **سعدی در غزل**، تهران: قطره.
۸. دشتی، علی، (۱۳۸۰)، **قلمرو سعدی**، تهران: بی‌نا، ج. دوم.
۹. رستگار، منصور، (۱۳۵۲)، **مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی**، بی‌جا، دانشگاه پهلوی.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، **با کاروان حله**، تهران: علمی و فرهنگی، ج. پانزدهم.

۱۱. _____، (۱۳۸۸)، **پله پله تا ملاقات خدا**، تهران: علمی و فرهنگی، چ. بیست و نهم.
۱۲. سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۹)، **کلیات**، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، چ. یازدهم.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، **قلندریه در تاریخ**، تهران: سخن، چ. دوم.
۱۴. _____، (۱۳۹۱)، **چشیدن طعم وقت**، تهران: سخن، چ. پنجم.
۱۵. صورتگر، لطفعلی، (۱۳۸۴)، **ادبیات توصیفی ایران**، تهران: ابن سینا.
۱۶. غزالی، امام محمد، (۱۳۵۲)، **کیمیای سعادت**، تصحیح احمد آرام، چ. چهارم.
۱۷. فروغی، محمدعلی، (۱۳۸۹)، **کلیات سعدی**، تهران: امیرکبیر، چ. پانزدهم.
۱۸. کی منش، عباس، (۱۳۸۲)، **مثلث عشق** (در احوال، افکار و آثار مولوی، سعدی و حافظ)، تهران: شبلی.
۱۹. گلبن، محمد، (۱۳۷۱)، **بهار و ادب فارسی**، تهران: امیرکبیر.
۲۰. ماسه، هانری، (۱۳۶۹)، **تحقیق درباره سعدی**، ترجمه غلامحسین یوسفی، تهران: توس، چ. دوم.
۲۱. همایون فر، عزت الله، (۱۳۴۳)، **سعدی و دلیل کارنگی**، تهران: سپهر، چ. چهارم.
۲۲. یغمایی، حبیب، (۱۳۱۶)، **سعدی نامه**، بی جا، شرکت چاپ خودکار.